

علت نابردباری در روابط اجتماعی چیست؟

علت برخی پرخاشگری‌ها و نابردباری‌ها در روابط اجتماعی چیست؟ این سوال یکی از محورهای پرسش‌های 20 گانه مقام معظم رهبری در جمع مردم خراسان شمالی است ...



سلامت نیوز: علت برخی پرخاشگری‌ها و نابردباری‌ها در روابط اجتماعی چیست؟ این سوال یکی از محورهای پرسش‌های 20 گانه مقام معظم رهبری در جمع مردم خراسان شمالی است که در واقع نشان از توجه معظم له به آسیب مهمی دارد که این روزها جامعه‌شناسان درباره روند رو به رشد آن هشدار می‌دهند. در واقع افزایش پرخاشگری در جامعه یکی از تهدیدها و آسیب‌های سبک و فرهنگ زندگی جدید جامعه ایرانی شده است.

به گزارش سلامت نیوز به نقل از تهران امروز؛ #171 دکتر محمد قانعی راد؛ استاد دانشگاه و عضو مرکز تحقیقات سیاست علمی کشور در پاسخ به این سوال، وجود پرخاشگری در کشور را با توجه به شرایط اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کاملا طبیعی می‌داند. او اعتقاد دارد سبک زندگی ایرانیان از شیوه سنتی که جامعه، خود روی روابط سالم نظارت داشت به سبکی پیچیده رسیده است که در آن شورای‌های حل اختلاف که باید جای ساز و کار سنتی را بگیرند به وظایف خود به درستی عمل نمی‌کنند. گفت‌وگویی ما با رئیس انجمن جامعه‌شناسی ایران را در ادامه می‌خوانید.

جامعه ایرانی کجا راه را اشتباه آمده است که با پیشینه فرهنگی غنی مردم ما، امروز پرخاشگری به نوعی ابزار برای پیشبرد کارها و نوعی ارزش تبدیل شده است؟

پرخاشگری به ارزش تبدیل نشده است، بلکه باید گفت که دارد شکل #171 عادت‌واره؛ را پیدا می‌کند و تبدیل به يك هنجار می‌شود. هنجاری که البته هنوز جنبه ضد ارزشی خود را هم دارد. درست است که پرخاشگری به عنوان يك رفتار به صورت روزمره در جامعه دیده می‌شود و ما با افزایش آن روبه‌رو هستیم اما هنوز هم از سوی جامعه نفی می‌شود و به دیده منفی نگریسته می‌شود. حتی در يك زمان ممکن است فرد رفتاری پرخاشگرانه از خود نشان دهد اما پرخاشگری طرف مقابل برای او قابل قبول نباشد و آن را نکوهش کند. البته باید گفت که این رفتار کمی از کنترل خارج و سبب ناراحتی بسیاری از افراد جامعه شده است. اما نمی‌شود گفت که این رفتار به عنوان رفتار مثبت تلقی می‌شود و جزو ارزش‌های جامعه شده است، بلکه ناظران همیشه آن را نکوهش می‌کنند.

چرا فردی که پرخاشگری می‌کند انتظار چنین رفتاری را از دیگری ندارد؟

ما در جامعه امروز ایران با دوگانگی در رفتار نظری و عملی روبه‌رو هستیم. یعنی در نظر و در بیان پرخاشگری را محکوم می‌کنیم اما زمانی که در موقعیت خطر قرار می‌گیریم، خودمان آن را بروز می‌دهیم. این تناقض رفتار در بخش بسیار زیادی از جامعه دیده می‌شود، چطور جامعه آن را هضم می‌کند؟ به عبارت دیگر چرا به سمتی رفتیم که رفتارمان با باورهایمان همخوانی ندارد؟

پرخاشگری نشانه کاهش ظرفیت‌های زیست‌شناختی، اجتماعی و محیطی افراد در موقعیت‌های خاص است. آدم‌ها به طور طبیعی از ظرفیتی زیست‌شناختی و روان‌شناسی برخوردار هستند، بنابراین در موقعیت‌های خاص سعی می‌کنند از طریق تعامل و تبادل نظر درباره مسائل به گفت‌وگو بپردازند و مسائل را حل کند. اما در برخی شرایط چنین امکانی وجود ندارد. مثلا در برخی شرایط که ظرفیت زیست‌شناختی کم است، مثلا فرد دچار گرسنگی است و مسئله رژیم غذایی، باعث تغییر در خلقیات او می‌شود یا همین مسئله آلودگی هوا و آلودگی‌های صوتی و محیطی باعث رفتارهای تنش‌زا می‌شود. به عبارتی دیگر تاثیراتی که روی فیزیکی بدن انسان گذاشته می‌شود یا فاکتورهای حیاتی او را درگیر می‌کند، ممکن است باعث کاهش ظرفیت انسان در برخورد با يك موقعیت شود. کاهش ظرفیت روان‌شناختی، نشان‌دهنده وجود يك #171 خود آسیب دیده؛ است. این فرد به هر دلیلی، احساس ناامنی می‌کند؛ شاید نوعی ناکامی را تجربه کرده است، شاید در ارتباط با دیگران مشکل دارد و نمی‌تواند روابط سالمی با دیگران برقرار کند، ارتباط تعاملی و گفت‌وگویی با دیگران ندارد و بنابراین به سمت پرخاشگری می‌رود.

و جامعه هر چه جلوتر می‌رود، کم تحمل‌تر و پرخاشگر می‌شود. آیا همه این رفتارها ناشی از ناکامی است؟

بله، امروزه و به‌ویژه در سال‌های اخیر اتفاقاتی در جامعه به وقوع می‌پیوندد که ظرفیت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی افراد را کاهش می‌دهد. نوع تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی برای اداره کشور و واکنش به آنها هم در این موضوع تاثیرگذار است.

یعنی عملکرد مسئولان یکی از علل اصلی پرخاشگری‌های جامعه امروز است؟

قطعا این مسئله تاثیر بسیار زیادی روی رفتار جامعه و کنش و واکنش‌های آنان داشته و دارد و جامعه را به سمت يك پرخاشگری همگانی می‌برد. در صدر همه این مسائل، شرایط اقتصادی است که این روزها بیش از هر چیز دیگر، جامعه را عصبی کرده است.

طبیعی است چون در مواقع تورم بالا، افراد با وضع پیش‌بینی ناپذیری در جامعه مواجه می‌شوند. ذهن دوست دارد، برنامه‌ریزی داشته باشد و یکی از برنامه‌ریزی‌های مهم زندگی، برنامه‌ریزی اقتصادی است. اما چون بخش بسیار زیادی از جامعه امروز نمی‌تواند چنین برنامه‌ریزی داشته باشد، در موقعیت مختلف ذهنش به هم می‌ریزد. بنابراین رفتار پرخاشگرانه را در پیش می‌گیرد. اکنون تورم و افزایش ناگهانی برخی از قیمت‌ها، اقشار متوسط جامعه از جمله طبقه کارمند را بسیار درگیر کرده است. يك شهروند عادی جامعه نمی‌تواند برای يك ماه خود برنامه‌ریزی اقتصادی کند، بنابراین تمام لحظات نگران این است که چطور مخارج خود را تنظیم کند و این ماه را چگونه تمام کند. تجربه او در چندین ماه گذشته نشان می‌دهد که نمی‌تواند با حقوقی ثابت و تورم روزافزون زندگی خود را برنامه‌ریزی کند. همین مسئله با روح و ذهن او بازی می‌کند، با زندگی او بازی می‌کند؛ فرد، پدر خانواده است بنابراین حیثیت خانوادگی برایش خیلی مهم است، نمی‌خواهد شرمنده همسر و فرزندانش شود یا مادر خانواده است، می‌خواهد يك مهمانی ساده برگزار کند. برایش سفره غذایی خیلی مهم است اما از پس مخارج تهیه چنین سفره ای بر نمی‌آید. قطعا چنین فردی وارد رفتارهای تند و عصبی می‌شود.

علاوه بر آن امروز حس ناامنی عجیبی در خیابان‌ها و محله‌ها وجود دارد. مردم از کنار همسایه و هم محلی هم به عنوان يك غریبه رد می‌شوند. در حالی که در گذشته معتمدان محلی نقش بسیار زیادی در روابط اجتماعی داشتند و حتی گره‌گشای مشکلات اهالی و در برخی مواقع با ریش سفیدی نزاع‌ها را حل و فصل می‌کردند. به بیان روشن‌تر، سبک زندگی ایرانی تا چند دهه گذشته سبکی مبتنی بر ریش سفیدی و حل و فصل مشکلات به دست معتمدان محلی بود.

آسیب‌های اجتماعی یکی از علل پرخاشگری‌های فراوانی است که در روابط میان اقشار يك جامعه دیده می‌شود. وقتی افراد در روابط خود با آدم‌ها و دیگران آسیب می‌بینند، دیگر نمی‌توانند يك رابطه سالم و معمولی را ادامه بدهند. وقتی بر اثر برخی از پیشامدهای اجتماعی، شکاف اجتماعی ایجاد می‌شود، آدم‌ها دچار از خودبیگانگی اجتماعی نسبت به هم می‌شوند و امکان تعامل سالم و رفتار ارتباطی گذشته را از دست می‌دهند. در دهه‌های قبل همبستگی بسیاری بین جامعه، افراد ساکن در یک محله یا خانه حاکم بود. اکنون وقتی افراد قبایل مختلف با هم مواجه می‌شوند، زبان عادی ندارند چون آن رابطه از نظر روان شناختی اجتماعی به رابطه خودی و غیرخودی تبدیل شده است بنابراین از این جامعه نباید انتظار فرهیختگی داشت بلکه همان رفتار قبیلگی، واکنشی طبیعی است.

شما از زندگی قبیلگی صحبت می‌کنید. در زندگی قبیلگی، قبیله‌ها در صورتی به هم حمله می‌کردند که مثلا يك قبیله گله دیگری را غارت می‌کرد. اما در بحث شهر، شرایط قبیلگی حاکم نیست. همسایه با همسایه، همکار با همکار و هم محله‌ای با هم محله‌ای با این مشکلات دست به گریبان شده‌اند و مرزها به آپارتمان‌ها کشیده شده است.

در جامعه شهری انتظار نداریم که دشمن‌خویی و قبیلگی باشد، ولی وقتی شکاف اجتماعی شدید شود، يك چنین موقعیتی پیش می‌آید. امروز زندگی شهری، بدون برنامه‌ریزی است و رفتارها به صورت پرخاشگرانه خود را نشان می‌دهد. در جامعه سالم، ساز و کارهایی وجود دارد که اجازه نمی‌دهد ظرفیت تحمل جامعه اشباع شود، مثل قوه قضائیه و نیروی انتظامی. اکنون نیروهایی که باید نظارت داشته باشند روی حق و حقوق دیگران کارایی مطلوبی ندارند و همین مسئله باعث می‌شود تا فرد خود سعی در دفاع از حق خود کند. دم دست‌ترین ابزار برای دفاع از حق و حقوق خود هم همین پرخاشگری و خشونت است.

به نظر می‌رسد اجرا نشدن قانون از سوی تك تك آدم‌هایی که در يك جامعه زندگی می‌کنند، سبب ناامنی زندگی آنها شده است. مثل وقتی که يك کارمند ارباب رجوع را تکریم نمی‌کند و می‌داند که دست ارباب رجوع هم به هیچ‌جا بند نیست. در نهایت فرد به این نتیجه می‌رسد که با داد و بیداد کار خودش را جلو ببرد. اینجاست که داد و بیداد وارد فرهنگ ما می‌شود، چون کارساز است.

بله، بحث همین سازوکارهایی است که باید باشند. ساز و کارهایی برای داشتن يك جامعه سالم مثل قوه قضائیه و نیروی انتظامی. اکنون قوانین زیادی در کشور ما وجود دارد، اما چگونگی اجرای آنها مشکل است. سازوکارهایی که باید حل اختلاف کنند. اما وقتی این ساز و کارها با مشکلی در فرآیند رسیدگی مواجه می‌شود و فرآیند قابل پیش‌بینی‌ای برای رسیدن افراد به اهداف خود ندارد، کم‌کم کارایی خود را از دست می‌دهد. بنابراین فرد سعی می‌کند تا خودش مسئله‌اش را حل کند. او بد و بیراه گفتن و شاخ و شانه کشیدن

را برای رسیدن به اهداف کوتاه مدت انتخاب می‌کند و از پیگیری‌های بعدی هم می‌گذرد. البته یک نیروی منفی هم ذخیره می‌شود برای رفتارهای بعدی. برای مثال وقتی در خیابان تصادفی اتفاق می‌افتد، فرد برای اینکه خودش را راحت‌تر تخلیه کند به بد و بیراه و برخورد فیزیکی روی می‌آورد. چون می‌داند شکایت کردن یعنی چند روز از کار بیکار شدن. بنابراین راه نخست را انتخاب می‌کند.

اینجاست که می‌گوییم پرخاشگری دارد به ارزش تبدیل می‌شود. آیا هنوز هم فکر می‌کنید که پرخاشگری در جامعه ما به عنوان یک ارزش دیده نمی‌شود؟

باید قبول کرد که روابط در شهر پیچیده شده است. تعداد بسیار زیادی قانون تولید شده است اما نظام اجرایی قانون، نظامی‌ناکارآمد است. در دادگاه‌های مختلف، پرونده‌های بسیار زیادی وجود دارد اما به جایی نرسیده‌اند. بنابراین فرد ترجیح می‌دهد از خودش قدرت نشان بدهند و طرف را مرعوب کنند تا عقب بکشد و یک نوع سازگاری عرفی در مقابل ناکارایی‌های شوراهای حل اختلاف به وجود بیاید. آدم‌ها ذاتاً پرخاشگر نیستند، اما اگر این جنبه که پرخاشگری می‌تواند به احقاق حق منجر شود و جلوی ظلمی سد شود را در نظر بگیریم بله، پرخاشگری به عنوان یک ارزش تلقی می‌شود.

چرا جامعه امروز ایران به پرخاشگری به عنوان یکی از ابزار مهم برای دفاع از خود فکر می‌کند؟

وقتی شما قدرت نشان می‌دهید، صدای خود را بلند می‌کنید، می‌خواهید برتری خود را به کسی نشان دهید تا حقوق شما را رعایت کند، یا می‌خواهید حق از دست رفته را برگردانید، بنابراین به تدریج به این روند به سازوکار عرفی تبدیل می‌شود و این موضوع به همان علت ناکارایی شورای حل اختلاف و نهادهای دولتی است. نهادهایی که مسئولیت دفاع از حقوق شهروند را دارند اما به درستی دفاع نمی‌کنند. البته یک عده‌ای هم وجود دارند که از پرخاشگری برای اهداف سلطه‌جویانه استفاده می‌کنند. اما به نظر می‌رسد که این تندخویی که در جامعه دیده می‌شود طبیعی است و ماحصل مسیری است که جامعه پیموده است. همینجاست که به ارزش تبدیل می‌شود. یکی داد می‌زند تا از حریم خصوصی و خانواده‌اش دفاع کند. یکی از حق قانونی خود. جنگ هم به همین صورت اتفاق می‌افتد. جنگ و کشتن دیگری ارزش نیست اما زمانی که مسئله زمین، کشور و مرز به وجود آید به ارزش تبدیل می‌شود. حالا هم پرخاشگری و خشونت در جامعه ما به یکی از ابزارهای دفاعی تبدیل شده است.

بنابراین باید زنگ خطر را به صدا در آورد. چون یک ضد ارزش به ارزش تبدیل می‌شود تا خلایی را پر کند، اما کم‌کم جامعه را از درون متلاشی می‌کند. چرا جامعه‌ای که همبستگی‌اش را در 8 سال جنگ تحمیلی و در مقابل یک دشمن خارجی به بهترین شکل ممکن نشان داد امروز با مشکل بزرگ پرخاشگری و خشونت در بین مردم روبه‌روست؟

بله قطعاً باید زنگ هشدار را به صدا در آورد. پرخاشگری در واقع همان خلأ سازوکارهای حل اختلاف قانونی و دولتی را پر می‌کند، چون این سازوکارها از کار افتاده‌اند.

چرا سازوکارهای حل اختلاف ما از کار افتاده‌اند؟

این مسئله را از دو جنبه می‌توان بررسی کرد؛ جنبه فرهنگی و سیاسی. از جنبه سیاسی، معمولاً نظام سیاسی و نهاد سیاست، یک نوع الگوسازی را برای حل مسائل و تنش‌های خود در ساختار قدرت ایجاد می‌کند. معمولاً هر نهاد سیاسی با یکسری تنش‌ها، اختلاف نظرها و رقابت‌ها در سطح قدرت روبه‌رو است و برای حل اینها یک شیوه و روشی را در پیش می‌گیرد و این شیوه الگوسازی به کل جامعه تسری پیدا می‌کند. چون مسائل سیاسی با هستی تک تک افراد ارتباط دارد و همه را درگیر می‌کند به ویژه در موقعیت‌های حساس سیاسی، همه مردم، بسیج سیاسی می‌شوند. مردم با همه وجودشان و همه ذهنیت و انگیزه‌های هیجانی‌شان وارد فضای سیاسی می‌شوند. در درون این فضای سیاسی اختلاف نظر پیش می‌آید که طبیعی است. این اختلاف نظر در کل جامعه جریان دارد و در یک فرآیند، بسیج عاطفی و سیاسی جامعه را درگیر یکسری رفتارها و روابط می‌کند. از سوی دیگر الگوسازی و شیوه حل مسئله می‌تواند از این طریق با زندگی همه ارتباط پیدا کند. کم‌کم این شیوه تبدیل به یک الگو می‌شود. آدم‌ها خواسته یا ناخواسته آن را اتخاذ می‌کنند و در زندگی روزمره باز ناخواسته به کار می‌بندند. به این فرآیند یادگیری اجتماعی می‌گویند و بخش زیادی از آموزش‌ها در جامعه در همین موقعیت ویژه اتفاق می‌افتد. جامعه ما یک تجربه ماندگار در عرصه سیاسی در 4 سال گذشته، داشت.

وقتی رقابت‌های سیاسی وارد عرصه‌های رسانه‌ای شد، شیوه‌های مختلفی به مردم آموزش داده شد. دقت کنید که این تنش‌ها چگونه در طول یک جریان سیاسی اتفاق افتاد. روش‌های گفت‌وگویی که دو طرف همدیگر را متهم می‌کردند یا دوطرف ماجرا کاملاً همدیگر را طرد می‌کنند. افراد برای منافع مشترکی همدیگر را حذف می‌کنند. این بحث‌ها وارد روزنامه‌ها می‌شود. مردم می‌خوانند و تاثیر می‌گیرند. از رسانه ملی پخش می‌شود، مردم می‌بینند و الگو می‌گیرند. بسیاری از تصمیم‌گیران کشور نمی‌دانند یا فکر می‌کنند که مردم به آنچه مثلاً در مجلس شورای اسلامی اتفاق می‌افتد، بی‌توجه هستند یا مطالب روزنامه‌ها درباره اختلاف مسئولان را نمی‌خوانند. در صورتی که همه مکان‌های عمومی جنبه آموزشی دارند. از نماز جمعه بگیرید تا جلسات یک مناظره سیاسی. فقط برخی موقعیت‌ها،

تأثیرش کمتر است و برخی بیشتر. زمانی که ما می‌گوییم، تلویزیون یک دانشگاه است باید یادمان باشد که نحوه برخورد مسئولان از طریق همین رسانه‌ها به تمام آحاد جامعه آموزش داده می‌شود.

وقتی مردم مدام در حال خواندن و دیدن دعوای رسانه‌ای هستند، ناخودآگاه الگوبرداری می‌کنند. وقتی در مجلس یا نهادهای دیگر روابط پرخاشگرانه دیده می‌شود، نباید از مشاهده دعوایی که در خیابان و کوچه‌ها اتفاق می‌افتد، تعجب کرد. وقتی نماینده یک جامعه وارد دعوا می‌شود، آن دعوا همه‌گیر می‌شود و تک تک افراد جامعه را درگیر می‌کند. در شرایط خاصی چون انتخابات، همه آدم‌ها درگیر دعوای می‌شوند. بنابراین در درون پرخاشگری به صورت چرخه‌ای همین طور جلو می‌رود و عوارض منفی خود را بیشتر نشان می‌دهد. از خانه به بقالی سرکوبه می‌رسد و از آنجا به خیابان می‌رود و پس از آن دانشگاه را درگیر می‌کند. بعد خیابان‌ها صحنه روابط پرخاشگرانه می‌شود. مسئولان باید بدانند که شیوه و منش آنها تأثیر بسیار زیادی در جامعه دارد. اگر شیوه آنها بر مبنای حل اختلاف و گفت‌وگو باشد، جامعه هم راه تعامل را یاد می‌گیرد.

یعنی رسانه‌ها در اینجا وظیفه فرهنگ‌سازی خود را معکوس اجرا می‌کنند؟

در برنامه‌ریزی رسانه ای مثل صدا و سیما یک تناقض وجود دارد. ما در سریال‌سازی یک خانواده را با روابط ظریف نشان می‌دهیم که بزرگی و کوچکی را می‌شناسند، به بزرگ‌ترها احترام گذاشته می‌شود، دروغ را تقبیح می‌کند، بسیار مودب رفتار می‌کند، اما مناظراتی را می‌بینیم که در شرایط حساس مردم را به سمت روش خشن و طردگرایانه می‌برند. این دوگانگی تأثیر بسیار مخربی روی مخاطب می‌گذارد. مردم دیگر سریال‌ها را باور نمی‌کند. این سریال‌ها برایشان جنبه فانتزی و رویاپردازی دارد. در اذهان عموم واقعیت نیرویی است که در جامعه دارد زد و خورد می‌کند. بنابراین روان پرخاشگرانه در جامعه موج می‌زند و پیامدهای خود را می‌گذارد.

چرا جامعه ایرانی از گفت‌وگو عاجز است. آیا از ابتدا عاجز بوده یا مهارت‌های ارتباطی و مهارت‌های زندگی را گم کرده است که پرخاشگری به ابزار اساسی او در زندگی تبدیل شده است؟ سیاستمداران رفتار کردن کجای آموزه‌های رفتاری جامعه امروز ایران است؟

بله، جامعه امروز یک جامعه فاقد مهارت‌های ارتباطی و گفت‌وگویی است. این مسئله قطعاً به شکست منجر خواهد شد. اما باید قبول داشت هر رفتاری یاد گرفتنی است. وقتی افراد در موقعیت‌های تنش‌زا قرار داده می‌شوند به سوی خشونت می‌روند، آنها کم‌کم یاد می‌گیرند که در مقابل دیگران جبهه‌گیری و به اصطلاح بسته رفتار کنند و در برخورد با دیگری باز نیستند. به دلیل اینکه «یک خود آسیب دیده raquo; هستند.

چرا تعداد خودهای آسیب دیده در جامعه ما هر روز بیشتر می‌شود؟

دلایل روان‌شناسی متعددی دارد. تراکم مسائل و مشکلات اجتماعی، ضریب حساسیت را بالا می‌برد و موقعی که ضریب عاطفی نسبت به حوادث بالا برود، کنش‌ها و واکنش‌ها حالت عقلانی ندارد. در این شرایط است که دیگران را متهم و تحقیر می‌کنیم یا متهم و تحقیر می‌شویم. در سال‌های اخیر هم جامعه ایرانی با مسائل و مشکلات اجتماعی و اقتصادی زیادی روبه‌رو شده است. این همپوشانی‌ها به شدت حساسیت جامعه را بالا برده است. مسائل اجتماعی باید با صلاح، تدبیر و خردمندی حل شود اما زمانی که مسائل متعددی روی هم قرار می‌گیرد، شیوه برخورد با آن عاطفی می‌شود و جامعه در یک مسیر و فرآیندی می‌افتد که اقشار مختلف آن به سمت بیماری‌های همه‌گیر می‌روند. مثل شرایطی که امروز جامعه با آن درگیر است.

چرا در جامعه ایرانی، مهارت زندگی کردن فراموش شده است؟ تا با تدبیر و گفت‌وگو مسئله را پیش ببرد. آیا واقعا قوم ایرانی نمی‌تواند با تدبیر کارهایش را پیش ببرد؟ آیا دچار بی‌سیاستی در امور زندگی بوده یا شده است؟

همانطور که گفتم در چند سال اخیر اتفاقاتی در کشور به وقوع پیوسته که جامعه را به سمت بی‌برنامگی برده است. یک نکته دیگری هم وجود دارد، ریشه این برخوردها را باید در نظام آموزشی ما جست‌وجو کرد. ما در نظام آموزشی و در مدارس چیزی به نام آموزش مهارت زندگی و مهارت ارتباطی و گفت‌وگویی نداریم برای همین است که شرایط سیاسی ما به جای گفت‌وگو، با خشونت اداره می‌شود. بنابراین باید باب گفت‌وگو در مدارس باز شود و به دانش‌آموزان آموزش داده شود. فرد باید در دبستان با این مهارت‌ها آشنا شود.

اما متأسفانه امروز در جامعه ما راهکار بسیاری از معلمانی که باید مهارت زندگی را به دانش‌آموزان یاد بدهند، تنبیه یک دانش‌آموز خاطی است.

به خاطر اینکه در شیوه نظام آموزشی ما، معلم متکلم وحده است. معلم در نقش یک سخنران ظاهر می‌شود که باید بگوید و بقیه بشنوند. بنابراین اگر نشنیدند و شیطنت کردند معلم با پرخاشگری با آنها رفتار می‌کند. معلم پرخاشگری می‌کند که چرا نمی‌شنوید. چرا

حرف‌های مرا گوش نمی‌کنید. یعنی نظام آموزشی ما در مدرسه باعث يك نوع گسست اجتماعی و ارتباطی می‌شود. نظام آموزشی ما نمی‌گوید اگر روابط و گفت‌وگو شوید به شما نمره می‌دهم بلکه رابطه‌ای است که اساسا انسانی و به سود دوطرف نیست. حتی دانش‌آموزان هم موقع درس‌خواندن در تنهایی خودشان هستند. احتمالا در یک اتاق می‌نشینند و مشق‌هایی را تمرین و سعی می‌کنند جلو بروند. دانش‌آموزان ما یاد بگیرند سکوت کنند و خوب به خاطر بسپارند. بنابراین وقتی به دانشگاه هم می‌روند همان است. فقط به دنبال آن هستند که به تنهایی مسیر را به جلو بروند. همه در نقش یک رقیب برای هم ظاهر می‌شوند. بنابراین وقتی در یک موقعیت قرار می‌گیرند دو راه پیش رو دارند یا سکوت می‌کنند یا پرخاشگری. اگر به آنها یاد داده می‌شد، می‌توانستند لحظات و حوادث زندگی را مدیریت کنند. بنابراین ضعف در نظام آموزشی ماست.

البته همانطور که خودتان می‌گویید بخشی از هیجان‌ات، طبیعی و ماحصل زندگی امروزی و همچنین سن و سال افراد به ویژه جوانان است. چطور می‌شود این هیجان‌ات را کنترل یا تخلیه عاطفی کرد که به حادثه‌ای دردناک تبدیل نشود یا زندگی خود فرد را به جهنم تبدیل نکند و فرد را به سمت آسیب و خطر نبرد؟

برای کنترل هیجان و کنترل پرخاشگری در جامعه باید سازوکارو تخلیه عاطفی داشت. اگر جامعه فاقد تخلیه و ابراز عاطفی است و نمی‌تواند از این هیجان‌ات استفاده کند به این معنی نیست که شما هم نمی‌توانید و نباید هیجان داشته باشید. نمی‌توانید داد نزنید، یک جایی این ظرفیت تمام می‌شود و هیجان خود را نشان می‌دهد. حالا ما در کشور خود مراسم مذهبی متعددی داریم که فرصت گریه کردن را برای افراد به وجود می‌آورد و تا حدودی آن هیجان‌ها تخلیه می‌شود. همان شیوه سنتی که در مراسم ماه محرم و سایر مراسم مذهبی داریم. معمولا فرد به سر و سینه می‌زند و خودش را تخلیه می‌کند اما به نظر می‌رسد به شیوه‌ها و سازوکارهای متفاوتی نیاز داریم که جامعه را تلطیف می‌کند، مثل ورزش و سینما. ورزش خیلی مهم است و شرایط رقابت را فراهم می‌کند. بچه‌ها در ورزشگاه‌ها داد می‌زنند و برای تیم مقابل شاخ و شانه می‌کشند. همدیگر را به مبارزه می‌طلبند و این میدان، بهترین فرصت را برای تخلیه هیجان‌های مختلف به وجود می‌آورد.

قطعا محیط یک ورزشگاه و تماشای یک ورزش پرهیجان به تخلیه هیجان جوانان منجر می‌شود. اما چرا ورزش جلوی هیجان و پرخاشگری برخی از ورزشکاران را نمی‌گیرد؟ چرا در سال‌های اخیر شاهد بحث و جدل‌هایی هستیم که حتی ممکن است به مرگ يك ورزشکار منجر شود یا ورزشکار باعث مرگ کسی شود؟

این مسئله خارج از بحث پرخاشگری است. البته باید قبول داشت که جامعه‌ای که به سوی پرخاشگری می‌رود، گروه ورزشکار را هم درگیر می‌کند. خود ورزش باعث کانالیزه شدن هیجان‌ات و عواطف می‌شود. ورزش ذات پرخاشگری دارد و به شیوه‌ای متمدانه، خشونت را ابراز می‌کند برای همین است که جامعه‌شناسان به آن [#171خشونت فرهیخته»](#) می‌گویند. زمانی که گل می‌زنید انگار يك قلعه را فتح کرده اید و با توپ قلعه را در هم کوبیده‌ای. اینجا توپ کاملا معنی نظامی می‌دهد. مفهوم همان حمله را دارد. کاپیتان فرمانده است و نقشه فتح قلعه فرماندهی است. دو سپاه رو در رو هم قرار دارد و دو ملت در حال تماشای این جنگ هستند. این همان خشونت فرهیخته است. بنابراین یکی از سازوکارهای کنترل و تخلیه خشونت، همین ورزش است. اما اینکه خشونت در میان ورزشکاران دیده می‌شود، به علت پولساز شدن ورزش است. حالا جنبه پهلوانی تضعیف شده است، بنابراین به خشونت کشیده می‌شود.

راهکارهای دیگری که بتوان این همه انرژی مخرب را تخلیه کرد تا دعوها به کوچه و بازار کشیده نشود وجود دارد؟

بله، وجود دارد. الان در همه دنیا، کشورها برنامه‌های مختلف برای شادی‌ها و مراسم جدی دارند که می‌تواند یکی از سالم‌ترین راهکارها برای تخلیه هیجان‌ات باشد. مثلا در کشور ما هم می‌توان از ظرفیت چهارشنبه سوری، سیزده بدر و... استفاده کرد. فرصتی به وجود می‌آید تا جامعه تخلیه عاطفی کنترل شده داشته باشد. مثلا ما در چهارشنبه سوری شاهد یک خشونت کنترل شده هستیم. شما در هیچ روز دیگری نمی‌توانید در یک جا جمع شویم و مثلا ترقه در کنید.

زمانی که دنیا صنعتی شد، کشورها سازو کارهایی را برای تخلیه هیجان‌ات ناشی از زندگی صنعتی برنامه‌ریزی کردند. یکی از این سازوکارها کنسرت‌هاست. وقتی جمع در يك کنسرت داد می‌زند، هم خوانی می‌کند، کف می‌زند، در واقع دارد آن هیجان‌های مخرب را تخلیه می‌کند و برای زندگی انرژی مثبت ذخیره می‌کند. البته متاسفانه در جامعه ما نگاه روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه به این ماجرا ندارند. آنهایی که جلوی کنسرت‌ها را می‌گیرند نمی‌دانند جوان را به خلوت خود می‌فرستند تا يك قدم به آسیب و خطر نزدیک شود. این مسئله نه فقط به تخلیه هیجان‌ات خطرناک و آسیب‌زا منجر می‌شود که انرژی منفی دیگری را هم به فرد وارد می‌کند که در جای دیگر ضربه خود را می‌زند. اجازه نمی‌دهند فرد در فضایی عاطفی قرار بگیرد.

قطعا یکی از دلایل این برخوردها، نگرانی از عاطفی شدن فضاست. اما مسئولان و تصمیم‌گیران ما باید بدانند که اگر اجازه ندهند جامعه در چنین فضایی قرار بگیرد و جوانان ابراز عاطفی کنند، این نیروها در يك جا جمع می‌شود و در نهایت به رفتارهای

پرخاشگرایانه و قانون‌شکنانه منجر می‌شود. خشونت‌ی که ممکن است به دیگرکشی برسد یا به سمت خشونت‌های سازمان یافته برود. بنابراین ما باید شرایط و موقعیت‌های مناسب‌تری برای تخلیه هیجانی جوانان در عرصه هنر، سینما و ورزش فراهم کنیم. امروز سینما در حال تضعیف است. در نهایت چه اتفاقی می‌افتد؟ سینما کم‌کم فراموش می‌شود و جوانان به سمت رسانه‌های خارجی می‌روند. طبیعی است که جامعه جوان ما احساس پرخاشگری و یأس در خود داشته باشد.

جامعه ما تا دهه اول انقلاب شاهد یک نوع وابستگی بین محله‌ها بود. بزرگان و معتمدان محلی از جمله تاثیرگذاران روابط اجتماعی بودند. البته هنوز هم در شهرهای کوچک و روستاها این مسئله وجود دارد. همسایه برای همسایه نگران می‌شد. اما چنین چیزی این روزها در بسیاری از شهرها و جوامع دیده نمی‌شود. آن نظارت اجتماعی سنتی کجا رفته است؟ آیا افراد یک محل هیچ عرقی روی محل زندگی خود ندارند؟ آیا برای آنها مهم نیست که در کوچه و خیابان محل زندگی آنها چه اتفاقی می‌افتد؟

باید قبول داشت که سازوکارهای سنتی از کار افتاده است. البته شیوه نوین هم نتوانسته است جای همان همسایگی و ریش سفیدی را بگیرد. همه چیز به کانال قانون و نظام قضایی برده شده است اما به اتفاق مناسب و تاثیرگذاری منجر نشده است. بنابراین نظام قدیم تضعیف شده و نظام جدید هم پاسخگو نیست.

چه کار باید کرد؟

یکی از ساز و کارها، پیوند دادن جامعه با جامعه است. تعریف کردن نقش اجتماعی برای مردم یک شهر و کشور. ورود سازمان‌های غیردولتی و نهادهای مردمی که بین مردم و دولتمردان پل بزنند؛ یک پیوند بخش مردمی و با بخش رسمی حل اختلاف‌ها. باید یک هیات منصفه‌ای وجود داشته باشد متشکل از افراد تاثیرگذار مثل هنرمندان که مردم را با بخش رسمی آشتی دهد.